

در زندگی ما انسان ها چه اتفاقی رخ می دهد که به دیدن اثری نمایشی می رویم و در یک تجربه خلاق زیباشناسانه صحنه ای سهیم می شویم؟ ناگفته پیداست که با آگاهی و انتخابی قبلی به سمت مکان یا محل نمایش می رویم. ابتدا بلیط می خریم سپس وارد تالار انتظار می شویم که مکانی است غالبا زیبا، جذاب، با معماری خیره کننده و فضایی کاملا آرامبخش که مخاطب را دعوت به آرامش و آسودگی خیال می کند. هنوز دقایقی از این سفر معنوی سپری نشده است که در کنار صداها و همهمه های تماشاگران منتظر که هر یک از نمایش، تصویری و ذهنیتی خاص در ذهن دارند، زنگ شروع نمایش این فضا را می شکند و مخاطب ناگزیر به سوی سالن نمایش می رود. در تالار نمایش باز می شود و او با اشتیاق، وارد تالار نمایش می شود، بر صندلی خود قرار می گیرد، به مطالعه بروشور اثر می پردازد، بعد از لحظاتی چراغ تالار خاموش می گردد و صحنه در پیش چشم او روشن می گردد. این روشنایی خبر از شروع رویداد نمایشی می دهد و از این لحظه مخاطب وارد جهان پر از شگفتی صحنه می شود. جهانی که با تجربه بیرونی او متفاوت است. انگار او در حال زایش پیدا کرده است و باید خود را در این جهان بیابد. جهان پرجاذبه با فضاها و مکان های متفاوت، با آدم های گوناگون، قهرمانان بزرگ از هملت تا هارپاگون. در این کشف و شهود حاضرند و عناصر دیگری از قبیل حرکت بازیگران، لباس، نور، فرهنگ، خرده فرهنگ، موسیقی و زبان، آن هم زبان صحنه، به مخاطب عرضه می شود. در سیر نمایش مشاهده می کند که آدم های صحنه به هم پیوند می خورند، بر ضد همدیگر عمل می کنند، طوری که مخاطب با آنها احساس وابستگی، جدایی یا ضدیت می کند و به این حس دست می یابد که نمایش خنده دار، غم انگیز یا جدی است. در چنین لحظاتی، گونه ای همذاتگرایی مابین صحنه و سالن رخ می دهد. مخاطب با آدم های صحنه پیوند برقرار می کند، با آنها می خندد، غمگین می شود، به شور و شفع دست می یابد و در آخر اثر نمایشی یا به اوج می رسد و یا در یک نقطه معمایی، همانند زندگی به مرز پایان می رسد.

این رویداد یا واقعه نمایشی، یک تجربه کاملا ناب، زنده و فراموش نشدنی است. تجربه ای شخصی بی نظیر و تکرارنشدنی. رویدادی شگفت انگیز که تنها در چنین فضایی به وقوع می پیوندد و در هیچ مکان یا اتمسفری این ظرافت و پیچیدگی در به هم پیوندزدن هنرمند و مخاطب نمود پیدا نمی کند. این بی واسطگی که همان جهان اسرارآمیز صحنه و سالن است، در یک زمان به پایان می رسد و آن زمانی است که تاریکی مطلق بر همه فضای تالار چیره می شود که به طور نمادین، نشان دهنده پایان یک حیات خلاقه نمایشی و یا نقطه انقطاع پیوند مخاطب و صحنه است. در این تاریکی صدای کف زدن ممتد تماشاگران که خود بیانگر حس و تحلیل و تفسیر و دریافت آنها از آنچه که از صحنه دریافت کرده اند می باشد، مجددا نور را به فضای تالار بازمی گرداند و این بار هنرمندان با خضوع و چهره هایی کنجکاو و شادان به روی صحنه می آیند تا ادای احترامی به این ابراز احساسات و نیز تجربه مشترک بی مانند با مخاطب به عمل آورند. بعد از چند لحظه شور و شفع دوجانبه، نور صحنه برای همیشه خاموش می شود و نور تالار برای همیشه روشن می ماند که نشانه دعوت از مخاطبان برای ترک تالار است. از این لحظه مخاطب قدم در زندگی عادی می گذارد. در این فضای

روزمره و در این بازگشت، او با خود فکر، احساس و تجربه ای نو و متفاوت را حمل می کند که می تواند در مراحل گوناگون زندگی اش از آن بهره جوید. به بیانی دقیق تر، مخاطب در این سیر و سفر به جهان تئاتر و در این مواجهه حضوری با جهان نمایش به یک نوع حس و لذت و آگاهی و پالایش دست می یازد که او را دعوت به متفاوت دیدن، زیبانگری و حتی کمال جویی می کند. طرفه آنکه تئاتر و تجربه حضوری این پدیده انسانی خلاقه، موجب نوعی تاثیر و اثر معنوی و زیباشناختی در مخاطب می گردد، طوری که مخاطب قادر می گردد تا دست به تالیف متنی از آن خود یا متن دوم بزند. متنی که از متن زندگی، صحنه و تجربه شخصی او محاکات شده است.